

متن پرسش

بسم رب مهدی صلوات الله علیه هر جا سستی پیش می آید؛ و هر کجا به بن بست می شویم؛ هر موقع که بی ثمری مان نفس مان را می گیرد و گویا مقصد و افق از پیش چشمان می رود، گفته اند و شنیده ایم و گاه خود نیاز در اندیشه مان آن را یافته ایم که باید به سرآغاز رجوع کرد. سرآغاز را مجدد به فکر نشست. سرآغاز چگونه است؟ آیا همان است که این شور را در دل ما انداخت که کار و تلاش و مطالعه بی وقفه و جهادی ادامه دادنمان است. اینکه شبها را هم نباید خوابید و باید تلاش کرد. اینها سرآغازمان بود؟ به خویش که رجوع می کنم، می بینم که چنین شوری نگاه می داشت. اما خوب که به خود و گذشته ام رجوع می کنم، آن حالت جهادی کار کردن و تدبیر و طی راه و مطالعه و حضوری که سیدعلی ها و حاج قاسم ها در آن مستقر بودند نداشتیم و تمام همت را دست و پا زدن آن هم بیهوده و حتی گاه بر ضد تمام حضوری که دنبالش بودم می بینم. حال به گل نشسته ام. به من بگویید منی که گاه در خلوت به حداقل اینکه طلب چنین حضوری دارم دلخوش بودم، بگویید اینها طلب بود یا هوسی بیش نبود؟ حتماً سرآغاز چگونه بیندیشم که در طی راهی که در طلبش بودم، در عین نرسیدن حتی اندیشه ام برای اندیشیدن به سرآغازی_اگر سرآغاز بتوانیم بنامیم آن را_ که از آن سخن گفته ام را نیز از دست داده ام... به من بگویید چگونه خویش را به بازخوانی بنشینم...

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نظر می آید نباید گمان کنیم آن حالات صرفاً توهم بوده، بلکه نفحاتی است که می آید و انسان را در بر می گیرد و افقی می گشاید و سپس برای حضوری دیگر، خود را عقب می کشد. در این مورد خوب است غزل شماره ۱۳۱ ۱۶۱۰۶ <https://eitaa.com/matalebevijeh/16106> را مد نظر قرار دهید. موفق باشید